**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه شصت و هشتم\_ 20 بهمن 1399**

**[مناقشۀ سوم آیت الله سیستانی]**

**[تقریب دوم در تحلیل قصور قدرت در تحدید مرحلۀ انشاء]**

تقریب اول برای تحلیل تأثیر قصور قدرت در تحدید مرحلۀ انشاء و جعل بیان شد اما تقریب دوم برای این که اثبات کند این که در تزاحم مکلف قدرت بر هر دو ندارد، این قصور قدرت در مرحلۀ امتثال تأثیر می کند، حتی در مرحلۀ جعل. و جعل را از اطلاق خواهد انداخت، و آن را تحدید می کند، حدی برایش معیّن می کند.

اساسا این تقریب دوم بر یک حقیقتی استوار است، که نه فقط این حقیقت در ما نحن فیه قابل تطبیق است، بلکه موارد دیگر هم داریم. من ابتدا موارد مشابه را عرض کنم، بعد ببینیم بر این جا هم قابل تطبیق است یا نه.

**[موارد مشابه در تقریب دوم]**

در مکاسب یک بحثی هست، و آن این که مدرک برای ثبوت خیار غین چیست و یا دلیل ثبوت خیار عیب چیست؟ به عبارت دیگر، با این که عقد البیع، عقدی لازم است، چه دلیلی می گوید در صورت غبن و عیب می شود بیع را به هم زد؟

در آن­جا نظریاتی مطرح است، از جمله فرمایشی حضرت آقای خویی رضوان الله تعالی علیه دارد به این که مرجع خیار غین و عیب به شروط ارتکازیه بر می گردد[[1]](#footnote-1)، ممکن است متعاملین در حین معامله، التفاتی به غبن وجودا و عدما نداشته باشند، و لذا در قولنامه و قرارداد خود هیچ سخنی از خیار عیب و خیار غبن به میان نیاورد، اما در عین حال اگر قیمت کالا فاوت فاحشی داشت با آن چه ارزش کالاست، ثمن بیش از ارزش کالا بود، یا کالا معیب بود، خیار غبن و خیار عیب هست.

دلیل ثبوت خیار غبن و خیار عیب این است که عقلا در ارتکازاتشان کالایی را که می خرد می خواهند پولی را که پرداخت می­کنند، حدودا با آن­چه که به دست می­آورند، یکسان باشد، تفاوت فاحش نکند، عقلا وقتی یک کالا را می­خرند، اگر بخواهند با وجود عیب معامله کنند تذکر می­دهند این کالا این عیب و نقض را داراست، اگر مطلق گذاشته شد، می گویند کالای تحویل داده شده، باید صحیح و سالم باشد، کالای تحویل داده شده نباید گران­تر از قیمت اصلی و بازاریش باشد. این گونه امور ارتکازی عقلائی که در اعماق عرف، و عقلاء مشاهده می­شود، ریشه­هایی دارد که این ریشه­ها باعث می شود این امور جزء مسلمات عندَ العقلء به حساب بیاید.

البته یک بحث فنی داریم که این قیود ارتکازیه چگونه در ذهن عرف و عقلاء به وجود می آید، بحش در این جا نیست، ولی آنچه الآن مهم است، این که قیود، بر دو قسم است، قیود ارتکازیه، و قیود لحاظیه، قیود لحاظیه مثل این که بگویم من این ماشین را از شما خریداری می کنم به شرط این که صفر کیلومتر باشد، با آن راه نرفته باشند، این یک شرط خارج از ذت معامله است، بهش قیود لحاظیه می گوییم.

قیود ارتکازیه مثل صحت کالا، مثل گران نخریدن کالا، ارزان نفروختن کالا، ارزش بازاری متعادلش رعایت شده باشد، این ها را اسمش را قیود ارتکازیه می گذاریم.

حال که تعریف قیود ارتکازیه روشن شد و مسلم شد قیود ارتکازیه در برابر قیود لحاظیه است، عرض می کنیم که تکالیف شرعیه وقتی صادر از مولا می شود، مقید به قدرت نیست، نمی گوید "صل" اگر قدرت داری، قدرت جزء قیود لحاظیه نیست، بله جزء قیود ارتکازیه است، در حقیقت وقتی می گوید "صل" معنایش این است که در همان مرحلۀ جعل یک تقیید نا گفته و نا نوشته­ایی صورت گرفته است و آن این که در مرحلۀ امتثال تو درگیر یک واجب دیگری نباشی.

**فاذا امر المولا عبده بالصلاة فهذا التکلیف و ان کان بباهره مطلقا غیر مقید بشیءٍ لکن العقلاء یرون أنّه انّما تجب علیه الصلاة بشرط عدم صرف قدرته و اشتغاله بضد واجب مساوی له فی الملاک او اهم منه**،

درست است وقتی می گوید "صل"، این "صلّ" مطلق است و قیدی از قیودی لحاظیه در آن نیست، ولی مقید است ارتکازا. به چی مقید است؟ به این که نماز خواندن تو مشروط است به ازاله که واجب است، مشغول نباشی، ازاله­ایی که یا مساوی با نماز باشد، یا حتی اهم از نماز باشد، انی که تو نباید به ضد مساوی یا ضد اهم مشغول باشی، این یک تقیید و تهدیدی ارتکازی است، همچنان که تقیید لحاظی رافع اطلاق است فی الخطاب، **فکذلک تقیید الارتکازی، رافع للاطلاق فی الخطاب،**

اذا فالقیود الارتکازیة مثل همین قدرت و عدم اشتغال به ضد واجب، این ها مثل قیود لحاظیه هستند که انشاء را از اطلاق می­اندازند، محددو مقید می کنند، همچنان که در باب معاملات، ارتکازات عقلائیه، خیار عیب و خیار غبن به وجود می آورد و لزوم را از بین می­برد.

**[فرق تعارض و تزاحم بنابر این تقریب]**

حال باید دید فرق بین تزاحم و تعارض، بنابر این قول به شروط ارتکازیه چیست؟

**و علی ضوء ما ذکرناه فانّ باب التعارض یتمیز عن باب التزاحم بوضوح لأنّه لا تنافی بین الدلیلن المتزاحمین ابداً لأنّ المکلف لو اشتغل بأحد المتساویین أو بالأهم، فأنّ موضوع الدلیل الآخر ینتفی و یکون التقیید فی المتساویین فی کلیهما و فی صورة اهمیة احدهما یکون دلیلُ المهم هوَ المقیّد ارتکازا دونَ الأهم.**

توضیح ذلک: در تعارض بین مدلول "صلّ صلاة الجمعه" با "لا تصل صلاة الجمعه" تنافی است و دو دلیل هم به جهت تنافی دو مدلو می جنگند، این مال تعارض است، اما تزاحم جنگی بین "صل" و "ازل النجاسة عن المجسد" جنگی بین متزاحمین نیست، چون یا صلاة و "ازل النجاسة عن المسجد" از نظر اهمیت برابر هستند، یا مثلا صلاة اهمیت دارد، اگر من شروع کردم به نمازی که مساوی به ازاله است، یا به ازاله مساوی با نماز است، شروع کردم، موضوع آن طرف منتفی است، تا رفتم سراغ "صلِ" دیگر ازاله منتفی شد، در بین اهم و مهم هم تا شروع کردم به انجام اهم، مهم دیگر ساقط شد. یعنی دلیل مهم را ارتکازات عقلائیه تقیید می کند به ترک اهم، آنجا که هر دو مهم باشد، ارتکازات عقلائیه هر یک را تقیید می کند به دیگری. این تقیید در چه مرحله­ای است؟ این تقیید در مرحلۀ جعل و انشاء است.

این اساس تقریب دوم این را از تقریرات حضرت آقای سیسانی مطالعه بفرمایید تا پاسخش را بدهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ر.ک: مصباح الفقاهة، جلد 7، صفحۀ 97. [↑](#footnote-ref-1)